

قصه بیت‌کمین

قصه‌ی کشف یک پول خوب در شهر بیت‌ویل

نویسنده: مایکل کاراس

مترجم: حمیدرضا عسگری

تصویرگر: مارینا یاکوبیوسکا

سرشناسه	: کاراس، مایکل - Caras, Michael
عنوان و نام پدیدآور	: قصه بیتکوین / نویسنده مایکل کاراس ؛ تصویرگر مارینا یاکوبیوسکا ؛ مترجم حمیدرضا عسگری.
مشخصات نشر	: تهران: جنگل، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	: ۲۹ ص.؛ مصور (رنگی)؛ ۱۷×۲۴ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۸-۲۰۸-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Bitcoin money : a tale of Bitville discovering good money, 2019.
موضوع	: بیتکوین
موضوع	: Bitcoin
موضوع	: ارز مجازی
موضوع	: Digital currency
موضوع	: پول - برنامه های کامپیوتری
موضوع	: Money -- Computer programs
شناسه افزوده	: یاکوبیوسکا، مارینا، تصویرگر
شناسه افزوده	: Yakubivska, Marina
شناسه افزوده	: عسگری، حمیدرضا، ۱۳۵۲ -، مترجم
رده بندی کنگره	: PE ۱۷۱۰
رده بندی دیویی	: [ج] ۳۳۲/۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۳۲۳۸۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا



عنوان کتاب: قصه بیتکوین

نویسنده: Michael Caras

مترجم: حمیدرضا عسگری

صفحه آرا: بهناز غنیمت

مدیر تولید: رضا خسروان

ناشر: انتشارات جنگل

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۴۰۰

قطع و تیراژ: وزیری - ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵/۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۸-۲۰۸-۳

واحد تولید: ۶۶۴۹۵۲۷۵ - ۰۲۱-۶۶۴۸۲۸۳۰

دفتر فروش تهران: ۰۲۱-۵۴۱۱۳ - ۰۲۱-۶۶۴۰۴۰۲۲

دفتر فروش اصفهان: ۰۳۱-۳۳۲۰۵۰۰۵ دفتر فروش رشت: ۰۱۳-۳۳۲۶۵۱۱۳

+98-54113 http://jangal.com

«کلیه حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ می باشد.»

تقدیرم به فرزندانم،

به کسانی که دنیای بهتر و درخشان‌تری خواهند ساخت.

یادداشت نویسنده

شاید خیلی‌ها درباره‌ی بیتکوین، اولین رمزارز غیرمتمرکز دنیا، شنیده باشند، اما افراد کمی هستند که می‌دانند چرا به‌وجود آمده و چطور کار می‌کند. در این داستان کوتاه ما به بررسی منشاء پول، اختراع بیتکوین و کاربرد آن به عنوان یک دارایی معتبر می‌پردازیم.

من معتقدم ارزش اصلی بیتکوین در نقشی است که در اقتصاد ایفا می‌کند، به همین خاطر در این داستان، به جای توضیح جزئیات فناوری پشت بیتکوین، بیشتر روی نقش آن متمرکز شده‌ام. اگرچه این کتاب یک داستان ساده برای بچه‌ها به نظر می‌رسد، اما امیدوارم بتواند به عنوان مقدمه‌ای بر بیتکوین، برای تمام سنین هم مفید واقع شود.

مقدمه مترجمان

امروزه در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن توان یادگیری کودکان در عرصه‌های مرتبط با فناوری، بسیار بیشتر از بزرگسالان است. یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر بسیاری را به خود جذب کرده، رمزارزها و در راس آنها بیتکوین است.

اما توضیح بیتکوین و فلسفه آن با توجه به پیچیدگی‌هایی که در ساختار خود دارد برای کودکان دشوار است. از این رو نیاز است تا به زبانی ساده و داستان گونه، مبانی آن برای کودکان آموزش داده شود تا ذهنیتی درست نسبت به آن پیدا کنند.

کتاب حاضر به همین منظور و با زبانی ساده در قالب یک داستان کوتاه می‌کوشد تا راه‌گشای درکی کلی از مفهوم بیتکوین برای کودکان و پرسشگران کم سن و سال باشد. کوین‌ایران در ادامه رسالت خود برای آگاهی‌رسانی به جامعه مخاطب فارسی زبان، ترجمه فارسی این کتاب و انتشار آن را برعهده گرفته و سایت رسمی کوین‌ایران (coiniran.com) نیز یکی از ابزارهای قوی و مهم ما در نیل به این هدف است.

امید است این کتاب بتواند نقش هر چند کوچکی در اعتلای فرزندان این مرز و بوم ایفاء کند. در پایان بر خود لازم می‌دانیم مراتب سپاسگزاری خود را از جناب آقای شهریار اسکندری که نقش موثری در ترجمه و انتشار این کتاب داشتند اعلام کنیم.

همچنین قدردان زحمات سرکار خانم بهار علی‌نیا و نیز آقایان پدram بیراک و صالح سپهری‌فر که ما را در راستای تحقق اهداف و انتشار این کتاب یاری رساندند هستیم. از مجموعه کیف پول زیگرو هم بابت حمایت و همراهی ما در انتشار این کتاب، کمال تشکر را داریم.

تیم کوین ایران

بهار ۱۴۰۰

۱. خرید و فروش

شهر بیت‌ویل پُر بود از بچه‌هایی که هرکدام استعداد و مهارت خاصی داشتند. تک‌تک این بچه‌ها می‌دانستند می‌توانند چیزی ارائه بدهند که بقیه‌ی بچه‌ها خواستار آن باشند. آلیس گفت: «شربت‌های لیموناد من را همه دوست دارند. شاید باید یک دکه‌ی لیموناد فروشی بزنم!»

بابی هم گفت: «پدرم همیشه می‌خواهد چمن‌ها را من بزنم، چون من خیلی منظم چمن می‌زنم. شرط می‌بندم بقیه هم می‌خواهند من چمن‌هایشان را بزنم.»



چارلی سرش را از روی کتاب طراحی بلند کرد و گفت:
«دوستانم از من می‌خواهند برایشان نقاشی بکشم، چون نقاشی من خیلی خوب است.»
ابتدا، بچه‌ها از اینکه می‌توانستند کالا یا کارشان را مستقیماً با دوست دیگرشان مبادله کنند
خوشحال بودند.
بابی چمن‌های خانه‌ی آلیس را می‌زد و عوضش لیموناد می‌گرفت.
وقتی آلیس یک نقاشی جدید می‌خواست، در عوض یکی از نقاشی‌های چارلی به او لیموناد می‌داد.





ولی یک روز متوجه شدند کارها زیاد خوب پیش نمی‌رود.

چارلی پرسید: «بابی، اگر یک نقاشی به تو بدهم امروز چمن‌هایمان را می‌زنی؟»

بابی گفت: «امروز نقاشی لازم ندارم. ترجیح می‌دهم یک لیموناد بخورم.»

ولی دکه لیموناد فروشی تعطیل بود چون آلیس رفته بود ساحل.

مشکلاتی مثل این هی تکرار می‌شد. بعضی وقت‌ها آلیس می‌خواست چمن‌هایشان کوتاه شود.

هزینه‌اش پنج فنجان لیموناد می‌شد، ولی فقط سه فنجان برایش مانده بود.

بعضی وقت‌ها بابی یک نقاشی از چارلی می‌خواست، اما هنوز لازم نبود چمن‌های خانه‌ی چارلی کوتاه شود.

برای اینکه کارها خوب پیش برود و معامله‌ها انجام شود، لازم بود همه‌چیز با هم جور شود:

زمان، جا و مکان، اندازه‌ها و اینکه دو نفر به امکانات همدیگر نیاز پیدا کرده باشند.

آلیس، بابی و چارلی فهمیدند برای معامله با همدیگر باید راه بهتری پیدا کنند.

۲. پول

پسر دیگری در بیتویل به نام نیکی متوجه مشکلات در معاملات آلیس، باب و چارلی شد. به آنها گفت: «ما باید از پول استفاده کنیم!»

آلیس با تعجب پرسید: «درباره‌ی پول چیزهایی شنیده‌ام، اما چطور مشکلمان را حل می‌کند؟» نیکی شروع کرد به توضیح دادن: «فرض کنیم می‌خواهی بابی چمن خانه شما را بزند. حتی اگر آن روز بابی لیموناد نخواهد، می‌توانی عوضش به او پول بدهی. او هم می‌تواند پولش را برای یک کار دیگه نگه دارد، یا برای خرید یک چیز دیگر از آن استفاده کند.»

چارلی با خوشحالی گفت: «پس اگر از پول استفاده کنیم، هرروز می‌توانم نقاشی‌هایم را بفروشم و انقدر پول جمع کنم که با آن وسایل کامل برای کار نقاشیم بخرم! ولی از چه چیزی به‌عنوان پول می‌توانیم استفاده کنیم؟»



بابی یک کیسه‌ی پر از چمن چیده شده برداشت و گفت: «از این ها می‌شود به‌جای پول استفاده کرد؟»

نیکی جواب داد: «نه، خوب نیست، چمن چیده شده خیلی زیاد وجود دارد. چمن همه‌جا هست. ما به چیزی احتیاج داریم که تولیدش محدود باشد.»

از چمن نمی‌شد جای پول استفاده کرد.

آلیس پرسید: «فنجان‌های لیموناد چی؟ می‌شود یک جور پول باشد؟»

«لیموناد چند روز که بماند دیگر مزه‌ی خوبی نمی‌دهد و جابه‌جا کردنش بدون اینکه بریزد، سخت است.»

ما به چیزی احتیاج داریم که بتوانیم در جیبمان حملش کنیم.»

استفاده از لیموناد به‌جای پول نمی‌توانست فکر خوبی باشد.

بچه‌ها به فکر فرو رفتند که از چه چیز دیگری می‌شد به عنوان پول استفاده کرد.



مثلا سنگ‌های رنگی؛ تعدادشان محدود است برای اینکه پیدا کردنشان سخت است، ولی همه شان یک‌جور نیستند. بعضی‌هایشان از بقیه قشنگ‌تر و با ارزش‌ترند، برای همین سخت است که هرکدامشان را هرجا دیدیم بفهمیم چقدر می‌ارزد.



دوچرخه هم چیزی است که مردم می‌خواهند، ولی گران است، ضمناً نمی‌توانی قطعات یک دوچرخه را از هم باز کنی و از آن مثل پول استفاده کنی.

درخت‌ها هم سایه درست می‌کنند و هم بالارفتن و آویزان شدن از آنها کیف دارد ولی نمی‌توانی آن را بیندازی روی دوش و ببری. پیش کسی که می‌خواهی ازش چیزی بخری.



آها! یک چیزی به فکر نیکی رسید: «بیاییم از گولدی بخواهیم اجازه بدهد از مجموعه سکه‌های فلزیش به‌عنوان پول استفاده کنیم!»

پدر گولدی سکه‌های فلزی جمع می‌کرد و هر هفته چندتایش را به دخترش می‌داد تا بگذارد رو بقیه‌ی سکه‌هایش. همه‌ی سکه‌ها عین هم بودند.

نیکی باز هم گفت: «اگر از این پول سکه‌ای فلزی استفاده کنیم، خوبیش این است که می‌دانیم با چه تعداد سکه این کار را شروع کرده‌ایم و از آنجایی که در هفته فقط چند سکه به سکه‌های گولدی اضافه می‌شود پس تولیدش هم نسبتاً محدود است.»

کم کم چارلی از این فکر خوشش می‌آمد. «سکه‌های فلزی خیلی خوب در کیف پول یا کیف دستی جا می‌شود، و خراب هم نمی‌شود. من می‌توانم یک سکه بدهم و یک فنجان لیموناد بخرم، یا پنج سکه بدهم تا چمن‌های باغچه مان کوتاه شود.»

گولدی خیلی خوشحال شد که همه می‌خواستند از سکه‌های فلزی او به جای پول استفاده کنند. تعدادی از سکه‌هایش را برای خریدن لیموناد، نقاشی و زدن چمن‌هایشان معامله کرد، تا اینکه بالاخره همه صاحب چندتایی پول سکه‌ی فلزی شدند.

کارها در بیت‌ویل خیلی خوب پیش می‌رفت.



۳. کاغذ

بچه‌های بیت‌ویل می‌دیدند که آلیس، بابی، و چارلی چقدر با کارهایشان پول فلزی جمع می‌کنند و فکر کردند چقدر این کار عالی است! آن‌ها هم به این فکر افتادند با هنر یا مهارت‌هایی که دارند کاری را شروع کنند و پول فلزی گیر خودشان هم بیاید.

خیلی زود کسب و کارها در بیت‌ویل بیشتر شد. تونی در کلاس درس می‌داد، جیم کامپیوتر تعمیر می‌کرد، لانا اسباب‌بازی‌های قشنگ درست می‌کرد، سام کلاه می‌فروخت، دین هم منقل کباب‌پزیش را برپا کرد.

بالاخره همه در شهر توانستند چندتا پول فلزی برای خودشان به‌دست بیاورند. بعضی بچه‌ها پول بیشتری داشتند و بعضی کمتر، اما مشکلی نبود، چون همه در مواقع لازم به همدیگر کمک می‌کردند.

استفاده از یک پول مناسب، زندگی را برای همه بهتر و راحت‌تر کرد.





این پول‌های فلزی جدید تنها یک مشکل
بزرگ داشتند.... وقتی زیاد بودند خیلی سنگین
می‌شدند!

جیب بعضی از بچه‌ها آنقدر سنگین
می‌شد که کم مانده بود جیبشان روی
زمین کشیده شود و اگر در جیبیت یک
سوراخ هم پیدا می‌شد می‌توانست
خیلی دردسرساز شود.

بنی، یکی از بچه‌هایی که بقیه خیلی به او
اعتماد داشتند، یک راه حل پیشنهاد داد.

«ما در خانه‌مان یک گاوصندوق داریم که چیزهای خیلی مهم را داخلش نگه می‌داریم. من
می‌توانم پول فلزی شما را در گاوصندوق نگه دارم و بعد هم در عوض هر سکه به شما سندی
بدهم تا معلوم شود هرکسی چقدر در صندوق پول دارد.»

«این سند برایتان مثل یک پول کاغذیست که سنگین هم نیست و می‌توانید با خودتان راحت
این طرف و آن طرف ببرید.»



پول کاغذی به نظر بعضی از بچه‌ها چیزی غیرعادی بود، ولی چون به بنی خیلی اعتماد داشتند، همه با پیشنهادش موافقت کردند. در عمل وقتی بچه‌ها این کار را انجام دادند خیلی از این روش، یعنی استفاده از پول کاغذی، خوششان آمد. حمل پول کاغذی خیلی راحت‌تر بود و همگی هم مطمئن بودند جای سکه‌های فلزیشان در گاوصندوق بنی، امن است.

همین‌طور آن‌ها می‌دانستند که یک برگ کاغذی به اندازه‌ی یک سکه فلزی ارزش دارد. یک‌بار دیگر، زندگی در بیت‌ویل بهتر شد.





۴. چاپ

همین‌طور که زمان می‌گذشت و همه در بیت‌ویل در حال استفاده از پول کاغذی بودند، تقریباً فراموش کردند که زمانی سکه‌های فلزی داشتند که جایش در گاوصندوق بنی محفوظ بود. در اصل آن‌ها سکه‌ها را به خاطر کیفیت خوبش به عنوان پول انتخاب کردند، در صورتی‌که پول کاغذی فقط یک برگه بود که رویش نوشته‌هایی داشت. وقتی تابستان شد، بنی خبر داد که می‌خواهد به یک اردو برود، اما جای نگرانی نبود، قرار شد برادرش فردی به جای او کارهای گاوصندوق را انجام دهد. بیشتر بچه‌ها حتی متوجه این تغییر نشدند. فردی هم دقیقاً کارهایی را که بنی می‌کرد ادامه داد. او فقط باید به اندازه‌ی سکه‌هایی که در گاوصندوق می‌گذاشت پول کاغذی به صاحب سکه می‌داد.



اما کنی که دوست فردی بود فکر دیگری داشت. کنی دید همه چقدر پول کاغذی را دوست دارند. بعد با خودش فکر کرد، «اگر مردم انقدر از پول کاغذی خوششان آمده و برای خرید چیزها و معامله‌هایشان از آن استفاده می‌کنند پس بهتر نیست پول کاغذی بیشتری داشته باشند؟»

کنی نمی‌دانست پول کاغذی در عوض پول فلزی به بچه‌ها داده شده یا یکی از بچه‌ها کاری برای کس دیگری انجام داده و به خاطر کارش از او پول کاغذی گرفته.

می‌توانی پول کاغذی بیشتری چاپ کنی، اما کار و سختی بیشتر را نمی‌توانی چاپ کنی. فردی و کنی فکر می‌کردند با این کار به همه لطف می‌کنند، پس چاپ را شروع کردند و اولین دسته اسکناس کاغذی تازه چاپ شده را هم برای خودشان نگه داشتند.

اولش به نظر آمد همه چیز عالی پیش می‌رود.

بچه‌ها از داشتن این همه پول اضافه‌ای که چاپ شده بود خیلی خوشحال بودند؛ مخصوصاً آن‌هایی که با فردی و کنی دوست بودند، چون پول‌های نو اول از همه دست آن‌ها می‌رسید. آلیس می‌دید که کار و کاسبی‌اش حسابی گرفته است. هر روز همه‌ی لیمونادهایش را می‌فروخت، ولی باز هم مشتری‌هایی با پول‌های کاغذی اضافی‌شان می‌آمدند و لیموناد می‌خواستند و او دیگر لیموناد نداشت که به آن‌ها بدهد.

فکر کرد حالا که این‌طور است، قیمت را زیاد می‌کنم و هر فنجان را به جای یک پول کاغذی، به دو پول کاغذی می‌فروشم.

فکر اینکه با این همه پول چه چیزهایی می‌تواند بخرد، آلیس را هیجان‌زده کرد، اما وقتی سراغ چارلی رفت تا یک نقاشی از او بخرد تازه فهمید او هم قیمت‌هایش را دوبرابر کرده. آلیس الآن پول کاغذی بیشتری داشت، ولی نمی‌توانست بیشتر از قبل خرید کند.



وقتی تابستان تموم شد و بنی برگشت خانه، خیلی راحت قانع شد که با برنامه‌ی چاپ پول موافقت کند.

وقتی بچه‌های دیگر از اردو برگشتند، آن‌ها هم متوجه شدند با پول کاغذی‌شان خیلی کمتر از سابق می‌توانند خرید کنند.

چارلی به بابی گفت: «شاید بهتر باشد مثل قبل از همان پول فلزی استفاده کنیم.» ولی بنی، فردی و کنی از اینکه می‌توانند هرچقدر دلشان می‌خواهد پول کاغذی تولید کنند خوشحال بودند.

بنی جواب چارلی را داد: «من حتی رمز گاوصندوق را هم ندارم. به ما اعتماد کن، این بهترین فکری بود که می‌شد کرد.»

این کاغذهایی که تندتند چاپ می‌کردند، نوع پس‌انداز و خرج کردن بچه‌ها را هم تغییر داد. بچه‌ها به جای اینکه پول‌هایشان را برای خرید یک چیز قشنگ و به‌دردبخور پس‌انداز کنند، آن را زود خرج می‌کردند، چون می‌دانستند ممکن است روز بعد ارزش پولشان باز هم کمتر شود. لیموناد که قبلاً برای هر فنجان‌ش باید یک پول کاغذی می‌دادی، حالا قیمت‌ش به صد پول کاغذی رسیده بود. آنقدر ارزش این پول‌های کاغذی کم شد که گاهی حتی می‌دیدید کف خیابان ریخته و مشغول جارو کردنش هستند.

کارها در بیت‌ویل خوب پیش نمی‌رفت.





۵. بیتکوین

یک روز پسری وارد بیتویل شد. می‌گفت اسمش ساتوشی است، اما هیچ‌کس چیز دیگری درباره‌اش نمی‌دانست.

ساتوشی متوجه شد که بچه‌های بیتویل درمورد اینکه هر روز پول بیشتری در حال چاپ شدن است خوشحال نیستند.

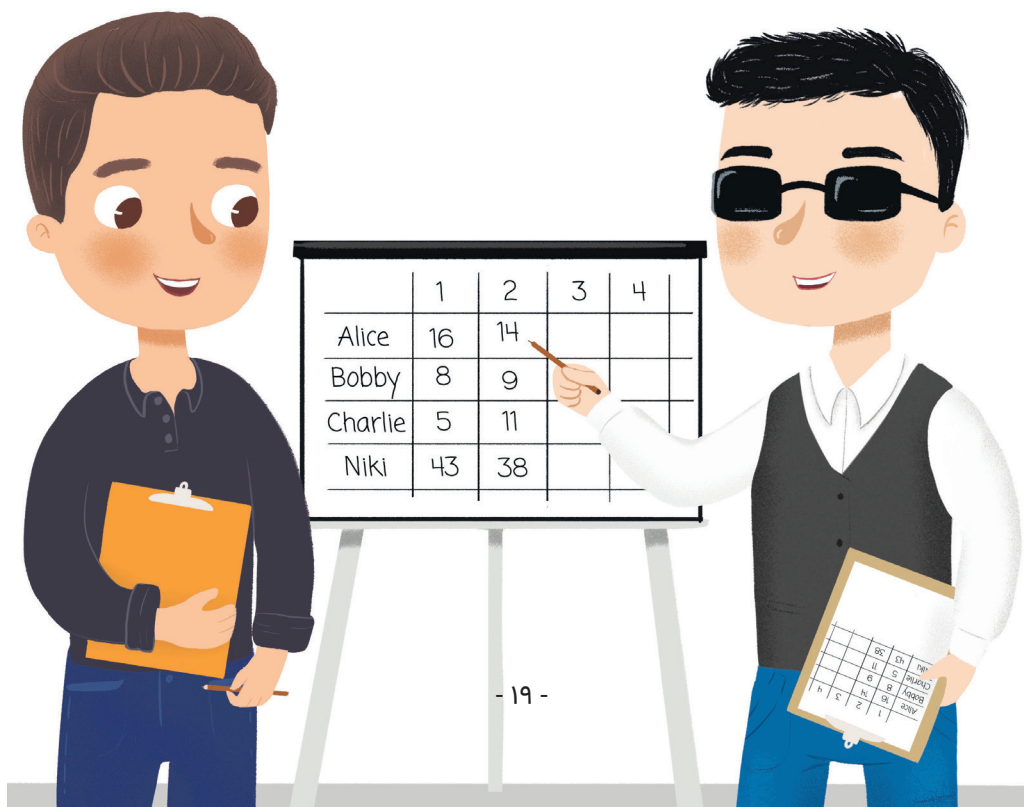
ساتوشی با خودش فکر کرد، «چه می‌شد اگر می‌توانستیم یک نوع پول جدید درست کنیم که تولیدش مثل سکه فلزی محدود باشد و سنگین هم نباشد! در این صورت همه می‌توانستند آن را با خودشان حمل کنند و اینطوری مجبور هم نیستند به یکی اعتماد کنند تا پولشان را به او بدهند که در یک جای امن برایشان نگه دارد.»

او نشست، فکر کرد و فکر کرد. نظر بعضی از بچه‌ها را هم از آن‌ها پرسید. نیکی درمورد اینکه کار و نقش پول چیست خیلی چیزها می‌دانست، در این شهر پسر دیگری هم بود به نام آل که ریاضیش خیلی خوب بود.

بعد از ماه‌ها کار و تحقیق، ساتوشی نتیجه‌ای که گرفته بود را با بقیه مطرح کرد. اسم نتیجه‌ی تحقیقاتش را بیتکوین گذاشت.

خیلی پیچیده بود، ولی سعی کرد ساده توضیحش بدهد.

«یک صفحه بزرگ با طرح جدول وسط شهر نصب می‌کنیم که میزان پول هرکسی در آن مشخص شده باشد. بعد قارمان این باشد که هرروز همدیگر را آنجا ببینیم و با توجه به اینکه هرکس به دیگری چقدر پول داده، جدول را تصحیح می‌کنیم تا همیشه اطلاعات جدول به‌روز باشد.»
 «همه یک نسخه از آخرین جدول اصلاح شده را پیش خودشان نگه می‌دارند. اینطوری هیچ‌کس نمی‌تواند دور از چشم دیگران بیاید و الکی جدول را تغییر دهد. با این روش همه می‌توانیم با دنبال کردن اطلاعات جدول بدانیم چقدر پول داریم و مطمئن باشیم کسی هیچ پول جدیدی اضافه نکرده.»





ابتدا بیشتر بچه‌ها به این پول جدید که اسمش بیتکوین بود زیاد علاقه نشان ندادند. یکی از دخترها گفت: «این پول هیچ مشکلی را حل نمی‌کند!» یکی از دوستان صمیمی فردی و کنی هم گفت: «اگر این فکر فردی و کنی نباشد، پس یک پول واقعی نیست!» اما ساتوشی و دوستانش به بهتر کردن ابتکارش ادامه دادند. ساتوشی متوجه شد به جای استفاده از یک جدول، میشود از بیتکوین در یک برنامه‌ی کاربردی یعنی یک «اپلیکیشن» استفاده کند. بعضی از بچه‌ها نگران این بودند که چرا باید به ساتوشی اعتماد کنند تا مسئول پول بشود. بچه‌ها اصلاً شناختی از او نداشتند! ساتوشی برایشان توضیح داد که اصلاً لازم نیست به او اعتماد داشته باشند. از آنجایی که هرکسی اپلیکیشن خودش را خواهد داشت، آن‌ها خودشان می‌توانند کد را چک کنند بدون اینکه لازم باشد به او یا هر کس دیگری اعتماد کنند. هر نفر می‌تواند اپلیکیشن خودش را راه بیندازد و اجرا کند. اینطوری خودشان می‌توانند رد بیتکوین را بگیرند و مطمئن شوند کسی این وسط تقلبی نکرده است. وقتی آن‌ها فهمیدند که هیچ‌کس، حتی ساتوشی، مسئول این پول جدید نیست، خیلی هیجان‌زده شدند و بعضی از آن‌ها شروع کردند به استفاده از بیتکوین.

محبوبیت بیتکوین شروع کرد به زیاد شدن. بعضی از بچه‌ها می‌خواستند برای خرید از آن استفاده کنند، بعضی‌ها دنبال پس‌انداز کردنش بودند، بعضی دیگر هم می‌خواستند برای فرستادن پول برای دوستانشان که در جای دوری زندگی می‌کردند، از بیتکوین استفاده کنند. بچه‌هایی که از بیتکوین استفاده نکردند، دیدند ارزش پول کاغذیشان یواش یواش کم می‌شود چون بیشتر و بیشتر چاپ می‌شود. اما ارزش پول بیتکوین بیشتر می‌شود چون طراحی آن اپلیکیشن طوری بود که همه می‌توانستند تحقیق و تایید کنند که تعداد محدودی بیتکوین درست شده است.

تعدادشان حتی از تعداد سکه‌های فلزی گودی محدودتر بود، چون هر هفته چندتا سکه‌ی جدید هم به سکه‌های گودی اضافه می‌شد.

بچه‌ها عاشق بیتکوین بودند چون به صورت یک اپلیکیشن، حملش راحت بود. بیتکوین‌ها خیلی هم بادوام بودند. آنها می‌توانستند با پشتیبان‌گیری کاری کنند که جایشان امن بماند. بچه‌ها می‌توانستند مقدار متفاوتی از آن را خرج کنند: سه بیتکوین برای یک استیک، شش بیتکوین برای یک کلاه، یا نیم بیتکوین برای یک فنجان لیموناد. ارزش هر بیتکوینی هم مثل بقیه‌ی بیتکوین‌ها بود و باهم فرقی نداشتند.





بیتکون خیلی خوب اداره می‌شد تا اینکه ناگهان در کمال تعجب، ساتوشی خبر داد می‌خواهد بیت‌ویل را ترک کند.

ساتوشی قبل از ناپدید شدن مرموزش اعلام کرد: «به دلیلی با خانواده‌ام به شهر دیگری نقل مکان می‌کنیم.»

از آن به بعد نه هیچ‌کس او را دید نه چیزی درباره‌اش شنید. بعضی‌ها حتی شک کردند که اسم واقعیش هم ساتوشی نباشد. خبر خوب این بود که با رفتن ساتوشی مشکلی برای بیتکون پیش نیامد. از آنجایی که هرکسی اپلیکیشن خود را اداره می‌کرد، برای کارهای بیتکون به ساتوشی احتیاجی نداشتند. ظاهراً بیت‌ویل بالاخره یک پول خوب پیدا کرده بود: یعنی پول بیتکون.

۶. کپی کردن

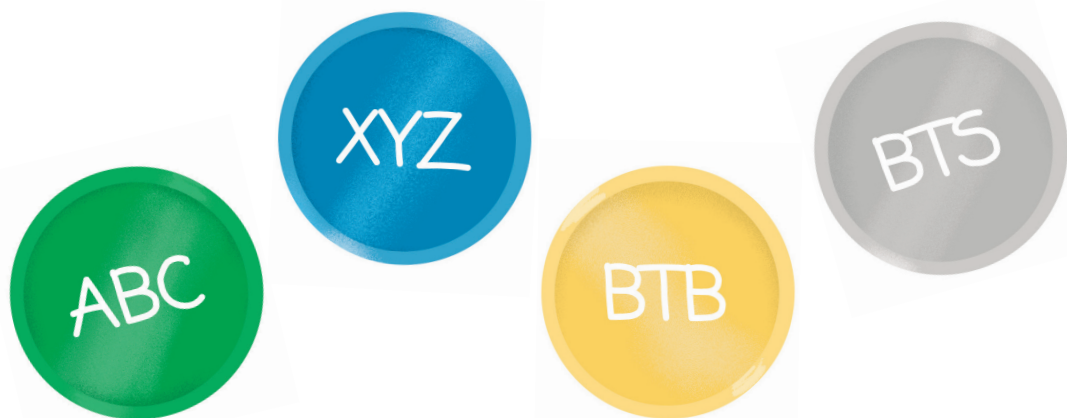
برای همه‌ی افرادی که از پول بیتکوین استفاده می‌کردند، کارها خیلی خوب پیش می‌رفت. اما همه خوشحال نبودند. فردی و کنی دوست نداشتند ببینند بچه‌ها از یک نوع پول متفاوت استفاده می‌کنند. پول‌های تازه‌چاپ‌شده‌ی آنها به سرعت ارزشش را از دست می‌داد. ابتدا فردی و کنی سعی کردند منکر این شوند که بیتکوین بتواند کار کند، اما خیلی واضح بود که اینطور نیست. بعد فکری کردند. چطور می‌شود اگر خودشان چیزی مثل بیتکوین درست کنند که مسئولش هم خودشان باشند؟ فردی با ذوق و شوق زیاد اعلام کرد: «بیتکوین واقعا پول نیست. فقط ما می‌تونیم پول درست کنیم. فناوری آن هم خیلی جالب است. ما پول خودمان را به نام سکه‌ی فرد یا فرد-کوین درست کرده‌ایم.»

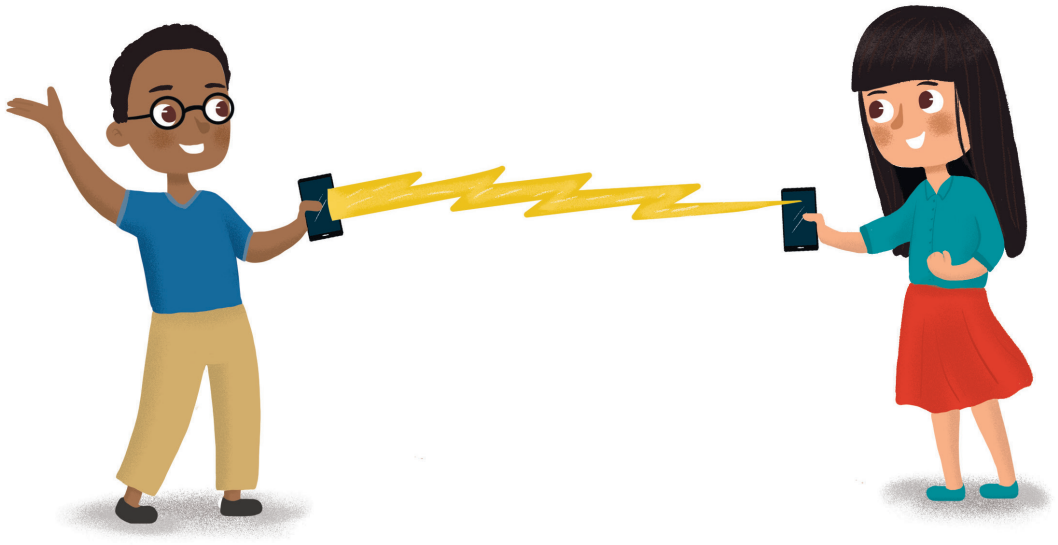


اما بچه‌های بیت‌ویل آن را نخریدند. آنها فراموش نکرده بودند آخرین باری که به فردی و کنی اطمینان کرده بودن تا مواظب پول‌هایشان باشند، چه اتفاقی افتاد. نکته‌ی اصلی بیتکوین این بود که لازم نبود به کسی اطمینان کنی.

بچه‌های دیگر هم سعی کردند خودشان چیزی شبیه بیتکوین درست کنند. چند تا سکه مختلف هم درست کردند: بیتکوین بزرگ، بیتکوین کوچک، ای بی سی کوین، ایکس وای زد کوین... بیشتر این سکه‌ها همان مشکل پول کاغذی را داشتند؛ برای اینکه از آنها استفاده کنی، مجبور بودی به کسی که آن را ساخته اطمینان کنی. افرادی که این پولها را درست می‌کردند به بچه‌ها می‌گفتند: «لازم نیست اپلیکیشن خودتان را داشته باشید.

می‌توانید به من اعتماد کنید! من اشتباه‌های فردی و کنی را تکرار نمی‌کنم.» اما در آن موقع، بیشتر بچه‌ها دلشان می‌خواست با اپلیکیشن خودشان به پولشان رسیدگی کنند. آنها همان بیتکوین واقعی را دوست داشتند. ازطرفی، اگر هر کسی پول خودش را درست می‌کرد، آیا این کار مثل چاپ مقدار زیادی پول کاغذی، نتیجه‌ی بدی نداشت؟ این کپی‌های بیتکوین پول خوبی نبودند.





بعضی بچه‌ها گله داشتند که بیتکوین خیلی کند کار می‌کند، ولی دوتا از بچه‌های واقعا باهوش به اسم لیزی و لولی روی روشی کار می‌کردند که بیتکوین را مثل برق سریع کند! استفاده کردن بچه‌ها از بیتکوین، زندگی را برایشان بهتر کرد. حالا می‌توانستند پول پس‌انداز کنند یا به راحتی یک کار و کاسبی راه بندازند چون بیتکوین پول خوب و معتبری بود. به نظر می‌رسید با انتخاب بیتکوین به عنوان پول، بیت‌ویل آینده‌ی روشنی داشته باشد.

بخش آخر

بچه‌های بیت‌ویل قصد داشتند با سخت‌کوشی و ارائه کالا و خدمات به همدیگر، زندگی بهتری برای خودشان بسازند.

بابی می‌دانست که با چمن‌زنی، می‌تواند زندگی را برای همه‌ی بچه‌هایی که می‌خواهند چمن‌های باغچه‌شان زده شود، راحت‌تر کند و در عوض آن‌ها هم می‌توانند زندگی بابی را با دادن چیزی که او می‌خواست بهتر کنند.

آلیس می‌توانست با تهیه‌ی لیمونا برای بچه‌ها، با پولی که می‌گرفت به کالا و خدماتی که احتیاج دارد برسد.

آنها زود این را فهمیدند که اگر بخواهند مستقیم و بدون واسطه با هم تجارت و معامله کنند، همگی باید خودشان را با چیزهایی تطبیق دهند. مانند: زمان، مکان، اندازه‌ها و نیازهای دو طرف.

بیشتر وقت‌ها ابزاری لازم است که معامله را آسان‌تر کند. آن ابزار پول است. با پول، می‌توانی پس‌انداز کنی، مبادله کنی و بدانی پولت چقدر ارزش دارد.

اما نمی‌توان از هرچیزی به عنوان پول استفاده کرد.

زمان و انرژی شما چیزهای خیلی مهمی هستند چون محدودند. پس وقتی زمان و انرژی خودتان را برای کاری صرف می‌کنید، لازم است مطمئن باشید مقدار آن پولی که در عوضش به دست می‌آورید هم محدود و با ارزش باشد.

بچه‌های بیت‌ویل به دنبال این بودند که بهترین نوع پول را پیدا کنند. آن پول باید بادوام، قابل حمل، یک شکل، قابل تقسیم و تولیدش محدود باشد.

آنها انواع مختلف پول را امتحان کردند، اما در آخر فهمیدند که بیت‌کوین بهترین پول است.

این کتاب با الهام از تلاش‌های دیگران نوشته شده، به ویژه نوشته‌های:
«یک اقتصاد چگونه شکوفا می‌شود و چرا سقوط می‌کند»، نوشته‌ی پیتر د. شیف
«بیتکوین: سیستم پول الکترونیک هم‌تا به هم‌تا»، نوشته‌ی ساتوشی ناکاموتو
«استاندارد بیتکوین: جایگزین غیرمتمرکز برای بانک‌های مرکزی»، نوشته‌ی سیف‌الدین آموس
«پوست‌اندازی: منشاء پول»، نوشته‌ی نیک زابو
و با تشکر از دوستان و خویشاوندانی که نسخه اولیه کتاب را مطالعه کردند و نظر خود را با من
درمیان گذاشتند.